

❖ رویکرد انسان‌گرایانه‌ی نیما به طبیعت ❖

محبوبه بسمل^۱

دکتر سید ابوطالب میرعابدینی^۲

◆ چکیده

در دستگاه فکری نیما انسان و طبیعت از هم جدا نیستند و نیما این دو را در مقابل هم قرار نمی‌دهد، بلکه او به وحدت بین انسان و جهان بیرون قائل است. نیما دیدی انسان‌گرایانه به هستی دارد. بنابراین طبیعتی که ترسیم می‌کند طبیعتی است با خصوصیات و ویژگی‌های انسانی. چنین طرز تفکری در زبان شاعر نیز اثر می‌گذارد و آرایه‌ی «تشخیص» را در شعر او برجسته و چشمگیر می‌کند. در آثار او همه‌ی پدیده‌ها و عناصر طبیعی دارای شعور و شخصیت و روح و احساسند. نیما طبیعت بیرون را بازتابی از طبیعت درون می‌داند. بنابراین جهان را از دریچه‌ی عواطف خود تعبیر و تفسیر می‌کند.

واژه‌های کلیدی:

طبیعت، رومان‌تیسیم، تشخیص، حلول، احساسات

۱- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

۲- دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

◆ مقدمه

شعر فارسی هیچگاه از طبیعت جدا نبوده است بلکه باید گفت طبیعت و اجزای مادی هستی، همیشه از عناصر اولیه‌ی شعر بوده است و گویندگان و سرایندگان در هر عصر و دوره‌ی ای پدیده‌های طبیعی را در فضای شعر خود وارد کردند و در تصویرسازی از آنها بهره برده‌اند. اما آنچه در این میان حائز اهمیت است طرز تفکر و جهان بینی شاعر است که در نحوه‌ی رویکرد و نوع ارتباط او با جهان بیرون و نهایتاً در تصاویر اشعارش اثر می‌گذارد.

در آثار نیما، طبیعت به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر سازنده‌ی صور خیال مطرح است و شعر او از نظر عناصر طبیعی بسیار غنی است اما نگاه او به پدیده‌های طبیعی پیرامون نگاهی ویژه است و از ارتباطی شگرف و عمیق با طبیعت و مظاهر آن حکایت می‌کند. نیما به گواهی اشعارش نشان داده است که تنها به توصیف مناظر واقعی بسنده نمی‌کند بلکه موشکافانه از کلیت خارجی اشیاء می‌گذرد و به درون و عمق آنها نفوذ می‌کند. در خلال این فرآیند او به کشف وجوه شباهت بسیاری بین انسان و جهان بیرون نائل می‌آید. این همانندی‌ها به اندازه‌ای است که در دستگاه فکری او تقابل و تضاد بین انسان و جهان یکباره از بین می‌رود. و این دو در یک تعامل دو سویه به صورتی هماهنگ و متحد به سوی یک مقصد مشترک حرکت می‌کنند. این نگرش خاص در تمامی اشعار و در لابه‌لای انبوه تصاویری که شاعر از طبیعت ارائه می‌دهد جریان یافته است. به طوری که در گستره‌ی شعر نیما، پیوسته روح زندگی و حیات به اشیاء نسبت داده شده و همواره پدیده‌های بی‌جان به موجوداتی زنده، ذی شعور و آگاه ارتقا یافته‌اند.

در این مقاله، نگارنده بر آن است تا با اشاره به آراء و نظریات مطرح در مکتب رمانتیسم که نیما از آن متأثر بوده است برخورد و نگرش خاص شاعر را در ارتباط با طبیعت تشریح کند. طبیعت یکی از کلان‌ترین عناصر سازنده‌ی صورخیال در آثار نیماست. نیما شاعر طبیعت است و بهره‌گیری فراوان او از پدیده‌های طبیعی به شعر او تشخیص و برجستگی خاصی بخشیده است. حضور گسترده و فراگیر طبیعت در آثار نیما تا به اندازه‌ای است که در بسیاری از تصاویر

اشعار او، عناصر طبیعی یک طرف ترکیب خیال را تشکیل می دهند. چنانکه در تشبیهات گسترده‌ی شعر نیما، طبیعت گاه مشبه است. مانند نمونه‌ی زیر:

و جاده های خاموش ایستاده

که پاهای زنان و کودکان با آن گریزانند

چو فانوس نفس مرده

که در او روشنایی از قفای دود می چرخد (یوشیج، دیوان، ص ۷۳۹)

گاه نیز پدیده های طبیعی و توصیفاتى که از آنها ارائه می شود به عنوان مشبه قرار می گیرند:

وین زندگی آیا چو سحر

همواره لکی ز تیرگی

بر روی نخواهدش بودن؟ (همان، صص ۴۱۱-۴۱۰)

در مواردی نیز عناصر طبیعی هر دو رکن تشبیه را در بر می گیرند. در این گونه تشبیهات، شاعر با توصیف دنیای بیرون تابلویی بدیع و زیبا از طبیعتی مسحور کننده را پیش روی خواننده می گذارد:

چون بهشت عدن اما بود پر ممکن

که فسون خواب آور زمزمه‌ی جویبارانش

آدمی را گرمی و سودا بکاهد شور کم دارد

همچنان ابری که آرام

در فضای غمگسار یک شب خاموش می بارد (یوشیج، دیوان، ص ۴۶۹)

چنین تصاویری از طبیعت در کار همه‌ی شاعران دیده می شود. به خصوص در شعر کهن و در سبک خراسانی، تصاویری از این دست که باید آن را از گونه ای «توصیف خالص» و «وصف برای وصف» خواند بسیار مورد توجه سراینده‌گان بوده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۱۷). اما آنچه از طبیعت در شعر نیما منعکس شده است نشان دهنده‌ی این است که نیما در توصیف

عینی مناظر و پدیده های طبیعی متوقف نشده است. رویکرد نیما به طبیعت رویکرد ویژه ای است و او در فرآیند ایجاد ارتباط با طبیعت پیرامون خود به ارتباطی شگرف و عمیق با شئی دست پیدا کرده است؛ به این نحو که او در پدیده ها حلول می کند و روح خود را در آنها می دمد. این حالت، پیچیده ترین نوع رابطه ی شاعر با موضوع است.^۱ در نتیجه ی این ارتباط توجه شاعر از سطح و رویه ی ظاهری طبیعت به درون پدیده ها رسوخ می کند و این امکان برای شاعر فراهم می شود که او طبیعت را از دریچه ی عواطف خود ببیند و از رهگذر تصاویری که از آن ارائه می دهد احساسات و هیجانات خود را منتقل کند. این گونه است که طبیعت برای نیما تنها در حکم الگوی نقاشی نیست بلکه رابطه ی او با جهان پیرامون بسیار نزدیک، عمیق و توأم با احساسات است. نیما با طبیعت پیوند روحی و عاطفی برقرار می کند و به جای توصیف دقیق طبیعت بیرونی می کوشد تا آن را به رنگ حال و احساسی و شعور خود درآورد و حالات و عواطف و روحيات خود را در آن کشف کند. این ارتباط درونی و عاطفی تا به حدی است که وصف هایی که او ارائه می دهد گاه تا مرز یگانگی و آمیختگی با طبیعت پیش می رود و به استحاله ی شی و شاعر می رسد. نمونه ی زیر در این مورد بسیار دقیق و رساست:

با تنش گرم بیابان دراز

مرده را ماند در گورش تنگ

با دل سوخته ی من ماند

به تنم خسته که می سوزد از هیبت تب (همان، ص ۷۷۶)

در تصویر بالا شاعر، شب را به شکل واقعی و عینی ترسیم نکرده است بلکه او از رهگذر تصویری از یک پدیده ی طبیعی، درون خویش را با دنیای بیرون پیوند زده و با تمسک به آن حالات ذاتی خود را بیان می کند. شاعر در این جا میان خود و این محیط بیابانی و گرم و مرده نوعی شباهت می یابد که ناشی از حساسیت و همدلی و تأثر نسبت به این محیط است. بنابراین صفت هایی که مطرح می شوند صفت های مشترک شاعر و بیابان است. گویی انسان و این

محیط بیابانی هر کدام انعکاس همدیگرند.^۲ در نمونه‌ی زیر نیز طبیعت بیرونی بازتابی از طبیعت

درونی است و توصیف دنیای بیرون با دنیای درون شاعر گره می خورد:

هنوز از شب دمی باقی است می خواند در او شبگیر

و شب تاب از نهانجایش به ساحل می زند سوسو

به مانند چراغ من که سوسو می زند در پنجره‌ی من

به مانند دل من که هنوز از حوصله و ز صبر من باقی است در او

به مانند خیال عشق تلخ من که می خواند (یوشیچ، دیوان، ص ۷۳۸)

چنین تصاویری از طبیعت که از ارتباط شاعر با جهان طبیعی حکایت دارد و دنیای بیرونی را به عنوان آینه ای برای انعکاس روحيات و عواطف درونی شاعر می نمایاند تأثر نیما را از مکتب رمانتیسم نشان می دهد. در شعر رمانتیک توصیف دقیق طبیعت مهم نیست بلکه سراینده‌گان این سبک در پی این هستند که درک درون گرایانه ای از طبیعت ارائه دهند و تمام پدیده های طبیعی را با احساس خود همراه و هماهنگ کنند چنانکه جان کیتس از شاعران بزرگ رمانتیسم می گوید: «من آن چیزی را توصیف می کنم که در تخیل من بگذرد». (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳) و امرسون می گوید: «طبیعت صورت تجسم یافته‌ی اندیشه است و جهان همان رسوبات ذهن است» (هیث، ۱۳۸۰: ۷۱) بنابراین طبیعت در نظر آنها از آن جهت که دنیای باطنی آنها را تجسم می بخشد حائز اهمیت بوده است. یگانگی انسان و طبیعت در شعر و نثر رمانتیک و حتی در نقاشی های آن کاملاً عادی و مرسوم بوده است. و در اشعار آنان محیط طبیعی شباهت تامی با حالت و وضعیت روح و ذهن فرد پیدا می کند. آنان از این ویژگی با عبارت حالت منظره وار ذهن و روح تعبیر می کنند. (فورست، ۱۳۸۰: ۵۳)^۳

نیما نیز چون شاعران مکتب رمانتیسم به «استحاله‌ی» شاعر در طبیعت معتقد است. البته او در فاصله‌ی سال های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ شمسی به شدت تحت تأثیر این مکتب بود و معروفترین شعرهای رمانتیکی خود مثل «قصه‌ی رنگ پریده خون سرد»، «ای شب» و «افسانه» را در

همین فاصله ارائه داد^۴ و پس از گذراندن دهه‌ی اول شاعری از سال ۱۳۰۹ به بعد نگرش رمانتیکی را رها کرد اما طبیعت‌گرایی را تا آخر عمر ادامه داد؛ نیما از نزدیک شدن شاعر به شی با اصطلاح «استغراق» و «تخمیر» تعبیر کرده و در نظریات خود بیش از بیست مرتبه از این مساله سخن گفته است: «باید بتوانی به جای سنگی نشسته، ادوار گذشته را که طوفان زمین با تو گذرانده به تن حس کنی، باید بتوانی یک جام شراب شوی که وقتی افتاد و شکست لرزش شکستن را به تن احساس کنی. به تو بگویم تا اینها نباشد هیچ چیز نیست. دانستن سنگی یک سنگ کافی نیست مثل دانستن معنی یک شعر است. گاه باید در خود آن قرار گرفت و با چشم درون به آن نگاه کرد». (یوشیج، ۱۳۸۵: ۱۰۹). او خود را از طبیعت و طبیعت را از خود جدا نمی‌بیند. حتی در جایی می‌گوید در زیر درخت خشکیده‌ی انجیری آن قدر می‌نشینم تا پوست بر تنم بخشکد و با درخت به یگانگی برسم:

من به زیر این درخت خشک انجیر

که به شاخی عنکبوت منزوی را تار بسته

می‌نشینم آن قدر روزان شکسته

که بخشکد بر تن من پوست (یوشیج، دیوان، ص ۴۵۷)

بدیهی است که این نگرش ویژه به طبیعت در زبان شعر او نیز اثر می‌گذارد. چون شاعر برای تبیین این ارتباط ناچار است از قلمرو عادی زبان خارج شود و به عرصه کاربردهای مجازی زبان (Configuration language) گام بگذارد. این ویژگی به خصوص در اشعار نمادین و سمبلیک نیما که محل تظاهر و تجلی گسترده تر طبیعت است چشمگیرتر و ملموس‌تر است و بسامد هنجار‌گریزی و آشنایی‌زدایی در تصاویر این نوع اشعار بالاتر است چون در اشعار سمبلیک نیما همانند اشعار رمانتیک‌ها توصیف طبیعت بیرونی جای خود را به درک درون‌گرایانه‌ی طبیعت و همدلی با آن می‌دهد. بنابراین شاعر در جریان فرافکنی (Projection) به طور فزاینده‌ای حالات، خصوصیات و احساسات خود را به طبیعت نسبت می‌دهد. از همین

رهگذر است که از لحاظ زبانی اشعار او به قطب استعاره‌ی نزدیک می‌شود و صنعت «تشخیص» به عنوان برجسته‌ترین و چشمگیرترین کار نیما مورد توجه او قرار می‌گیرد. زیرا «این صناعت به سهولت زمینه را برای انتقال شخصیت و احساس شاعر در شی فراهم می‌سازد و مرز میان انسان و شی را از بین می‌برد و راه اتحاد میان انسان و شی در استعاره هموارتر از تشبیه است.» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۵۵)

طبیعتی که نیما ترسیم می‌کند طبیعتی سرشار هوش و حساسیت و سراپا گوش و شنود است. همه چیز در اطراف نیما زنده و گویاست تا جایی که می‌توان گفت برخورد شاعر با محیط به برخورد اسطوره‌ای انسان نخستین با دنیای اطرافش شباهت دارد زیرا در عهد کار کرد. اسطوره‌ها نیز بشر نخستین از طبیعت شناختی احساسی داشت و در سیستم فکری او همه‌ی عناصر و پدیده‌های طبیعی دارای شعور، شخصیت و احساس و روح بودند. (بهار، ۱۳۷۶: ۲۲۲) نیما با استفاده از صنعت تشخیص در قلمرو تخیل که زمینه‌ی اصلی بسیاری از شعرهای او را تشکیل می‌دهد به همه‌ی اجزاء و عناصر طبیعی اطراف خود جان و حیاتی انسانی می‌بخشد و آنها را به رنگ حال و احساس و عاطفه‌ی خود درمی‌آورد. او خود این حالت را چه زیبا توصیف کرده است:

جوی می‌گوید و مه خندان است

و او به میل دل من می‌خندد

به خرابی که بر آن تپه بجاست

جغد هم با من می‌پیوندد

(یوشیج، دیوان، ص ۱۵۷)

او اصول و مقررات زبان را در هم می‌شکند و در عرصه‌ی آزاد تخیل با نسبت دادن حالات و ویژگی‌های انسانی به پدیده‌ها و موجودات طبیعی به خلق تصاویری زیبا نائل می‌شود. در نگاه نیما، زمستان دلسرد است (ص ۴۶۵)، تابستان از خنده‌های گرم هلاک می‌شود (ص ۴۵۳)، روز نو با آمدنش بر ساحت جین جوانی انسان، خط دیگری ترسیم می‌کند (ص ۴۵۱)، صبح سراسیمه

راه دهشت فزای بیابان را طی می کند (ص ۴۴۳)، گل سفید در خلوت شب افسانه می گوید (صص ۴۱۶-۴۱۵)، صبح با وقار از راه می رسد (ص ۴۰۱)، زمین بر سینه‌ی خود چاک می زند (ص ۳۳۹)، گردون، غم فزا می گرید (ص ۳۷۰)، سیل و باران از کمین گاهشان بیرون جستند (ص ۳۳۶)، شب تیرگی اش را خاموش و بی همهمه روی چمن ها پخش می کند (ص ۳۶۳)، افرا پریشان است (ص ۶۵۳)، سپرهای فرو بر خاک حکایات غمناک دارند (ص ۶۲۱).

ترکیبات وصفی زیر نیز حاصل تجربه های ناب شاعرانه است و از وحدت و یگانگی شاعر با طبیعت حکایت دارد:

ساحل خاموش (۶۶۹)، صبح تا زنده، صبح دیرسفر (۶۶۶)، آوای طنز (۶۳۲)، شب دلتنگ (۶۶۸)، طوفان غران (۳۹۱)، کوه های غمناک (۴۶۲)، او جای جوان (۶۶۰)، قایق دلتنگ (۷۶۴)، عالم دلخسته (۷۲۷)، ماه سرد و غمگین (۴۸۷)، آفتاب سمج (۲۲۶)، خاک فریبناک (۷۶۴)، سهمگین دریده‌ی موج عبوس (۴۱۷) و شعاع ناتوان (۳۷۲)، شبان مشوش (۴۱۴)، شب محیل (۵۰۵)، شبان کورباطن (۶۳۸)، صبح چست و چالات (۴۲۶)، جوی خموش (۴۹۰).

نیما به استغراق در طبیعت و هم بستگی و هم سوئی و هم جوشی انسان با پدیده ها و عناصر طبیعی قائل بوده است. در دستگاه فکری او همچون دیگر شاعران مکتب رمانتیسم انسان و طبیعت قابل تفکیک از هم نیستند و در مقابل هم قرار ندارند بلکه نیمه «در پی آن است که هم انسان به شیوه ای انسانی به طبیعت بنگرد و هم طبیعت به شیوه ای انسانی به انسان مربوط شود.» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۹۰) رویکرد «انسان گرایانه‌ی» او به طبیعت باطنی او پیوند می دهد. او با قدرت سحرانگیز خیال در پدیده ها حلول می کند و جهان را با تأثر از حالات درونی خود ترسیم می کند. در چنین مواردی هر یک از پدیده ها طبیعی به صورتی نمادین یکی از حالات و عواطف شاعر را تجسم می بخشند. شاید در این میان، پرندگان بیش از دیگر پدیده‌ها با دنیای شاعر و ابعاد مختلف روحی او مرتبط شده باشند. پرندگان که جلوه های گسترده و متنوعی نیز در دیوان نیما دارند در عرصه‌ی شعر او را با صفات و ویژگی های انسانی

حاضر می شوند و با ایجاد ارتباط با یکی از زوایا و دقایق روحی شاعر هر کدام عینیت بخشیدن به یکی از جنبه های شخصیتی نیما را به صورتی سمبلیک برعهده می گیرند.

چنانکه دکتر پورنامداریان با بررسی این تصاویر به چنین برداشت عامی می رسد: «مرغ ها در شعر نیما تمثیل عواطف و ابعاد روحی و تشخیص او هستند، آینه هایی هستند که جنبه های باطنی و پنهان شخصیت او را آشکار می کنند غراب رمز تنهایی و جلوه های نحوست او در چشم مخالفان، مرغ غم...» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۴) برای ارائه یک نمونه ی عینی، توصیفی را که شاعر از آقاتوکا ارائه می دهد می آوریم ببینید این پرندۀ با کوشش بی وقفه اش آیا نمی تواند تصویری از خود نیما باشد که با تلاش مداوم و تحسین برانگیزش بی توقع و بدون اینکه از کسی قدر و احترام ببیند در راه خود با ایمانی که در اعماق وجودش ریشه دوانده است می کوشد:

و مردی در درون پنجره آواش با توکا سخن می گفت:

به آن شیوه که در میل تو آن بود

پی ات بگرفته نوخیزان به راه دور می خوانند

براندازه که می دانند

به جا در بستر خارت

که بر امید تر دامن گل روز بهارانی

فسرده غنچه ای حتی نخواهی دید و این دانی

به دل ای خسته آیا هست هنوزت رغبت خواندن (یوشیج، دیوان، ۶۵۵)

نیما به گونه ای انسانی به طبیعت می نگرد و صفات گوهری انسان را به موجودات و عناصر طبیعی میبخشد چون «در نگاه نیما طبیعت و انسان از هم تفکیک ناشدنی است، او طبیعت را از درون انسان می بیند و انسان را در طبیعت می یابد». (مختاری، ۱۳۷۹: ۷۶۰) از نظر نیما هیچ چیز این طبیعت از انسان جدا نیست اگر در نگاه نیما آب، ملول و آشفته است (ص ۷۱۳) و جدار

دنده های نی در حال ترکیدن هستند (ص ۷۶۰) اگر خاک رنگ رخ باخته (ص ۷۷۶) و مهتاب نیز کدرتر از راهی سرد و خاموش است (ص ۷۲۶). این حزن و اندوه درونی خود نیماست که زیبایی‌ها و جذابیت های طبیعت را دردآور نشان می دهد. اما طبیعت و نمادهای برگرفته از آن تنها بازتاب غم‌ها و ناراحتی‌ها و تنهایی‌ها نیستند چون نیما تمام وجودش را یکسره تسلیم غم و ناراحتی نکرده است بلکه او همواره شور و شوق و امید را در خود زنده نگه داشته است. «زبان طبیعت زبان آدمی است» (مختاری، ۲۰۱۳: ۱۳۷۹). بنابراین آنگاه که شاعر امیدوارانه روز رهایی مردم را انتظار می کشد دریا رنگ احساس شاعر را می پذیرد و هیبت امواج متلاطمش، طلوع پیروزی را بشارت می دهند (ص ۷۰۹) و آنگاه که او امید به تحول و انقلابی راستین را در دل دارد آسمان نیز در پیوندی عمیق با جان شاعر تصویری از رؤیای طوفان را در ذهن می پروراند (ص ۷۰۲) و اگر «ماخ اولاً» با جوش و خروش به سوی «مقصد معلوم» می تازد به این خاطر است که خود نیما دارای چنین روحیه ای است (ص ۷۰۶) و زمانی که شاعر در فضای فروبسته‌ی سرکوب و استبداد به انقلابی بنیادین و تحولی فراگیر و اساسی می اندیشد درخت ارغوان خشک نیز با به گل نشستن در پاییزی وحشتناک این امید شاعر را به نمایش می گذارد:

در چنین وحشت نما پاییز

کارغوان از بیم هرگز گل نیاموردن

در فراق رفته‌ی امیدهایش خسته می ماند

می شکافد او بهار خنده‌ی امید را ز امید

وندر او گل می دواند

(یوشیج، دیوان، ص ۶۳۸)

◆ نتیجه

نیما شیفته‌ی طبیعت است. نگاه موشکاف او که زوایای مختلفی هستی را می پیماید زندگی و حیات را در سرتاسر آن احساس می کند. این گونه است که تمام پدیده های طبیعی در عرصه‌ی اشعار او صفات گوهری انسان را می پذیرند و به صورت موجودی زنده و دارای شعور و آگاهی

توصیف می شوند. او انسان را جزئی از طبیعت می داند و به طبیعت نیز به شیوه ای انسانی می نگرد. این رویکرد انسان گرایانه به جهان پیرامون، به تمامی عناصر و مظاهر هستی، کیفیتی خاص می بخشد که بتواند به گونه ای اسرارآمیز حالات انسانی را بپذیرند. احساس وجود زندگی در پدیده های طبیعی که به راستی در نظر نیما یک حقیقت است صنعت آنیمیزم یا تشخیص را که زنده ترین گونه های صور خیال است صورت غالب تصویر در شعر او قرار می دهد. نیما که به اتحاد میان انسان و طبیعت قائل است با شخصیت بخشیدن به پدیده های طبیعی و با برقرار کردن پیوند عاطفی و احساسی با طبیعت از سویی حالات و عواطف و هیجانات مکتوم خود را در عناصر بیرونی عینیت می بخشد و از دیگر سو به جهان بینی خاص خود که مبتنی بر اتحاد و یگانگی میان انسان و طبیعت است پای می فشارد.

◆ پانویست ها

در فرآیند حلول «ذات شاعر با موضوع به وحدت تمام می رسند، «من» و شی در هم ذوب می شوند و ذات شاعر به هیأت شی درمی آید. این حالت پیچیده ترین نوع رابطه ی شاعر با موضوع است. (رک: فتوحی، ۱۳۸۶: ۷۴)

برای تفسیر بیشتر این شعر (رک: حمیدیان، ۱۳۸۳: صص ۲۹۳-۲۹۰، پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۷۲-۳۶۸ و هم چنین حقوقی، ۱۳۷۸: ۵۴۵-۵۴۴).

خصلت ها و ویژگی های مکتب رمانتیسم در «افسانه»ی نیما بسیار برجسته است تا جایی که دکتر شفیعی این شعر را به عنوان مانیفست شعرای رمانتیک معرفی می کند (رک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۰).

.. فهرست منابع و مأخذ ..

۱. بهار، مهرداد، (۱۳۷۶)، جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ سوم، تهران، فکر روز
۲. پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۱)، خانه ام ابری است، چاپ دوم، تهران، سروش
۳. حقوقی، محمد، (۱۳۷۸)، مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران، چاپ سوم، تهران،

قطره

۴. حمیدیان، سعید، (۱۳۸۳)، داستان دگردیسی، چاپ دوم، تهران، نیلوفر
۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۸)، صورخیال در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران، آگاه
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت،

چاپ دوم، تهران، سخن

۷. فورست، لیلیان، (۱۳۸۰)، رمانتیسزم، مسعود جعفری، چاپ سوم، تهران، مرکز
۸. مختاری، محمد، (۱۳۷۹)، انسان در شعر معاصر، چاپ دوم، تهران، توس
۹. فتوحی، محمود، (۱۳۸۶)، بلاغت تصویر، چاپ اول، تهران، سخن
۱۰. هیث، دانکن، (۱۳۸۰)، رمانتیسزم، کامران سپهران، چاپ اول، تهران، شیرازه
۱۱. یوشیج، نیما، (۱۳۸۶)، مجموعه کامل اشعار، چاپ هشتم، تهران، نگاه
۱۲. یوشیج، نیما، (۱۳۸۵)، درباره‌ی هنر و شعر و شاعری، سیروس طاهباز، چاپ اول، نگاه